

● جهانی شدن جدید سرمایه داری ●

● امپراتوری هرج و مرج ●

● سمیر امین ● ترجمه ب. عطارد ●

می گویند ما روی یک سیاره زندگی می کنیم و همگی در سرنوشت آن سهیم هستیم. روشن است که جهانی شدن در ۴۰ سال اخیر با تشدید مبادلات و ارتباطات در ابعاد مختلف و نیز بنا بر اهمیت عمومی وسایل تخریب به مرحله تازه ای رسیده است. آیا باید از این نظریه چنین نتیجه گرفت که برنامه های تمامی جوامع، بنا بر وابستگی متقابل باید بر پایه یک معیار از عقلانیت حاکم بر توسعه جهانی سرمایه داری، تبعیت کنند؟

این عقیده که امروز حاکم است، نه تنها به شدت نادرست، بلکه به غایت خطرناک است.

۱- به اختصار یادآور می شوم که به عقیده من سرمایه داری همواره سیستمی جهانی بوده است. در این صورت، روند انباشت سرمایه که پویایی بر آن فرمانرواست و بر پایه قانون ارزش جهانی شده پا گرفته و در بازار ناقص جهانی (یعنی با محدود بودن به کالا، سرمایه و اخراج نیروی کار) عمل می کند، ناگزیر

موجب قطب بندی جهانی (اختلاف مراکز و پیرامون ها) می گردد. بنابراین، قطب بندی در سرمایه داری دایمی است و نمی تواند بنا بر عوامل مختلف داخلی یا خارجی شکل بندی های متفاوت اجتماعی - که این سیستم جهانی مرکب از آن ها است - توضیح داده شود. شناخت این جنبه اساسی «سرمایه داری واقعا موجود»، چه در زمینه تحلیل تئوریک سیستم و چه در زمینه تعریف کنش مترقی سیاسی، آشکارا به نتیجه گیری های منطقی می انجامد. زیرا همه چیز تابع منطق قطب بندی جهانی است: اعم از مبارزات اجتماعی که در عرصه های محلی جریان می یابند (این کبید، امکان درک عقلایی بودن استراتژی سوسیال - دمکرات در یک قطب و معقولیت استراتژی آزادی ملی در قطب دیگر را به ما می دهد.)، یا کشمکش ها میان دولت های مرکزی و کیفیت های لایه بندی در کشورهای پیرامونی و غیره.

این خصلت دایمی سرمایه داری منکر تغییر و تحولاتی که در آن رخ داده و مراحل آن را به نمایش می گذارد، نیست. مثلا مرحله طولانی «بریتانیایی» (۱۸۱۵ - ۱۹۱۴) که مبتنی بر گشایش بازار جهانی (مخصوصا در فاصله ۱۸۴۸ و ۱۸۹۶) بود، اختلاف میان مراکز صنعتی شده (که خود به طور تاریخی بر پایه دولت های ملی بورژوازی شکل گرفته اند) و کشورهای پیرامونی (مستعمره و نیمه مستعمره) غیرصنعتی را به وجود آورد. «گشایش» که مبتنی بر هژمونی بریتانیا بود، در پایان دوره بنا به واقعیت تشدید رقابت آلمان و ایالات متحد وارد بحران شد. سیستم با آغاز غنб نشینی های امپراتوری های قدرتمند پیشین (بریتانیای کبیر و فرانسه) و زیر سوال قرار گرفتن تقسیم جهان با ورود نوریسیدگانی (چون آلمان) که به جنگ انجامید، به تدریج مسدود شد.

ایجاد سیستمی که با انقلاب (۱۹۱۷) روسیه آغاز گردید و انقلاب (۱۹۴۹) چین به تقویت آن پرداخت، باعث بروز «دوسیستم» گردید که یکی مدعی سوبالیسم بود، حال آن که در واقع مسئله اش خروج از جرگه کشورهای پیرامونی بود. این مرحله طولانی (۱۹۱۷ - ۱۹۸۰) خود به دو دوره تقسیم می شود: از ۱۹۱۴ تا ۱۹۴۵ که معنوا در گیری های خشن میان مراکز بود. از ۱۹۴۵ بازار

جهانی در سایه هژمونی ایالات متحده در جو دو قطبی شدن نظامی وایدنولوژیک جهان و جنگ سرد بازسازی می شود. در تمامی این مرحله، تضاد شرق و غرب به عنوان کشمکش سوسیالیسم - کاپیتالیسم رخ می نماید؛ حال آن که مسئله در واقع شکلی (اما شکل بسیار رادیکال) از درگیری بین کشورهای پیرامونی و مراکز است. این حالت خاص سیستم جهانی و مبارزات آزادی بخش در مجموع، پیرامون ها را برانگیخت، در صورتی که کشورهای پیرامونی با توجه به جهت گیری بورژوازی و بنا بر آرزوهای خود (در «عصر باندونگ») سرمایه داری باقی ماندند؛ هرچند تضادهای شمال - جنوب در ابعاد گسترده ای در منطق دو قطبی شدن شرق و غرب جای می گیرند.

پس از جنگ (۱۹۴۵-۱۹۷۰)، در جریان پیشرفت کشورها ضرورت های جهانی شدن در دو شکل مکمل بروز نمود. در کشورهای پیشرفته می پنداشتند که تنوری مداخله گرایی کینز قادر است رشد نامتناهی به سود همه را تامین کند، نوسان های بحران را کاهش دهد و بیکاری را به حداقل برساند. به نظر می رسید که این عمل با گشودن مرزها همراه است و بالمآل حتی خاطره درگیری های میان سیاست های منی و حرکت جهانی شدن را به فراموشی خواهد سپرد؛ در حالی که در کشورهای جهانی سوم، ایدنولوژی «عصر باندونگ» (۱۹۵۵-۱۹۷۵) بر این تاکید داشت که رشد و توسعه بر پایه منافع متقابل منی، امکان پذیر است. برخلاف این دو، کشورهای سوسیالیستی به شکل سوم، یعنی مخالفت با هر نوع ارتباط حتی وابستگی متقابل پناه بردند.

بحران سرمایه داری از ۱۹۷۰ به خیالپردازی های کینزی و توهمات ایدنولوژی رشد پایان داد؛ مضافاً به این که بحران «سوسیالیسم» نیز پاسخی برای مسایل خود نیافته بود. البته، خلایقی که این بحران به وجود آورد، تعرض محافظه کارانه «نئولیبرالیسم» را که به کاربرد یک داروی عمومی - یعنی «بازار» محدود می گردد، در کام خود فرو برده است. با این همه ادامه لجوجانه سیاست های ملهم از این دگماتیک، فقط می تواند به نتایج مصیبت باری که

برخلاف هدف اولیه است بیانجامد یعنی به انحطاط سیستم جهانی و برخورد های خشن و ناگوار میان ناسیونالیسم های سرکش منتهی گردد.

۲- جهانی شدن که از ۱۹۴۵ بازسازی شد و اکنون وارد مرحله جدیدی شده، خصصت های ویژه ای از خود نشان می دهد که آن را از جهانی شدن مرحله های پیشین متمایز می کند.

«جهانی شدن جدید» که به تعبیری «سه قطبی» بودن بی سابقه (میان ایالات متحد، ژاپن و جامعه اقتصادی اروپا) توصیف شده، نه تنها باعث تشدید مبادلات تجاری بین مراکز شده، بلکه به ویژه نفوذ متقابل سرمایه ها را به نمایش می گذارد. سرمایه که تا آن زمان همواره ملی بود، گرایش به از دست دادن این کیفیت از خود نشان می دهد و به جای آن سرمایه ای حاکم برجهان، از بخش مالی آن سربرآورده که با شتابی باورنکردنی در راه جهانی شدن پیش می رود. با این همه، به نظر من، رابطه بین این دو گرگونی ها با تکامل اشکال انقلاب فنی بسیار کم (اگر نگوئیم هیچ) بررسی شده است.

هریک از مرحله های پیاپی تاریخ سرمایه داری، همزمان به وسیله شکل های ویژه تسلط سرمایه بر کار و شکل های ابراز وجود بورژوازی مربوط به آن تعریف می شود. از این رو، بدو مرحله مانوفاکتور (دستکار گاه) مرکانتیلیسم - از ۱۶۰۰ تا ۱۸۰۰ و سپس مرحله «صنعت بزرگ» (۱۸۰۰ - ۱۹۲۰) - که هر دو را مارکس تحلیل کرد - متمایز می گردد. سپس مرحله تیلوریسم - فوردیسم (۱۹۲۰ - ۱۹۸۰) است که هاری براورمن (Harry Braverman) آن را تحلیل کرده است. مرحله جدید که «انفورماتیزه کردن» توصیف شده هنوز تحلیل گر خود را انتظار می کشد. اما اکنون می توان گفت که در سه مرحله پیشین، شکل های سازماندهی تولید مادی اساس توسعه سرمایه های مالی را تشکیل می دادند. رقابت این سرمایه ها بود که سیستم جهانی را به وجود آورد و از این رو، هم چون «اقتصاد بین المللی» (البته بین ملت های مراکز) جلوه می کند. این جا با تکیه بر تز «میشل بد» (Michel Beaud) می گوئیم که مرحله جدید شاهد ظهور «اقتصاد

جهانی» است. نتایج این دگرگونی کیفی، بسیار مهم است: انباشت در چارچوب دولت‌های مرکز به وسیله مبارزات سیاسی و اجتماعی که اتحادهای هژمونیک ملی را سازمان می‌دهند، تنظیم شده‌اند. بنابراین در مقیاس جهانی، و حتی در حیطه سه قطب ایالات متحد، ژاپن و جامعه اقتصادی اروپا، مکانیسم‌های سیاسی و اجتماعی مشابهی وجود ندارد تا قادر باشد اتحادهای هژمونیک قدرت‌های اجرایی را برای عملی کردن تصمیمات اقتصادی سازمان دهد. گفتگوهای سیاست‌شناسان که شکاف فزاینده میان کاهش نقش تصمیمات ملی و نتایج دینامیک اقتصاد جهانی و خود کار شده را نشان می‌دهد، نشانه آگاهی به این واقعیت جدید است. البته راه حلی برای این مسئله وجود ندارد، زیرا ساختمان یک دولت فوق ملی، خارج از افق دید است و همین امر باعث ایجاد هرج و مرجی است که جهانی شدن جدید ناگزیر به آن می‌انجامد.

علاوه بر این، نفوذ متقابل سه قطب - آن‌طور که بحث عجزلانه و سطحی اقتصاددانان باب روز مدعی آن است - باعث نمی‌شود که کشورهای پیرامونی «فرعی» انگاشته شوند. رجال سیاسی واقع‌گرا خود را موظف به تکذیب روزمره این نتیجه‌گیری می‌دانند: جنگ خلیج (فارس) به وضوح این مسئله را تایید می‌کند. کشورهای پیرامونی که تا کنون در قطب بندی بوده - و بنابه اعتراف رجال سیاسی موصوف چهار پنجم جمعیت، ذخیره‌های اساسی ارتش کار، منابع معدنی و طبیعی «لازم» را در برمی‌گیرد. باید برای سیستم سرمایه‌داری محفوظ بمانند و تابع منطق توسعه سرمایه‌داری گردند. به عقیده من دومین منبع مهم هرج و مرج در دهه‌های آینده در کشورهای پیرامونی قرار دارد.

«جیووانی آریگی» (Giovanni Arrighi) در تحلیل درخشانی درباره تاریخ جهانی شدن، نتایج متضاد انباشت سرمایه‌داری را موازی هم قرار می‌دهد: یعنی در یک قطب تقویت قدرت اجتماعی ارتش فعال کار و در قطب دیگر، فقر فزاینده در صفوف ارتش ذخیره. گرایش نخست، استراتژی‌های سوسیال دمکرات‌ها و گرایش دوم خروج «انقلابی» از نوع لنینی را مشروعیت می‌بخشد.

در این جا قصد ندارم بحث درباره این تئوری که اندیشه اساسی آن را قبول دارم بسط دهم. فقط خاطر نشان می‌کنم که آریگی در نتیجه گیری‌هایش درباره جهانی شدن جدید، بسیار «خوشبین» است، زیرا به عقیده او، جهانی شدن سرانجام ارتش فعال و ارتش ذخیره را در مجموع منطقه‌های سیستم، مراکز بسیار پیشرفته و نیز پیرامون‌ها و مخصوصاً نیمه پیرامون‌ها که کم‌ترند، به هم نزدیک خواهد کرد. من به این مسئله اعتقاد ندارم. برعکس، به نظر من محتمل‌تر آن است که جدایی جغرافیایی هم چنان به فرمانروایی خود بر صحنه ادامه خواهد داد و ارتش اساسی ذخیره در پیرامون و نیز «غیرپیرامون» متمرکز باقی خواهد ماند. بنابراین، دو گونگی سوسیال دمکراسی، منی بر اشتباک‌هایی برای خروج انقلابی، در پیرامون، به این زودی از صحنه تاریخ زدوده نخواهد شد؛ حتی اگر ضاهرا شکل‌های ناپیوستگی ضرورتاً نوسازی شوند و نتوانند «مدل لنینی» را دوباره ایجاد کنند. ونگهی در این شرایط، سوسیال دمکراسی جبراً از حیث ظرفیت در زمینه ایجاد جهش کیفی در قدرت اجتماعی زحمتکشان که به آن‌ها مجال دهد هم‌مونی محیط‌مزدوری را - که به وسیله نیروی کارگر تعدیل می‌شود - جان‌نشین هم‌مونی سرمایه کند، محدود خواهد ماند (در جای دیگر دوباره به این مسئله بازخواهیم گشت).

به عقیده من، قطب‌بندی خصلت اساسی همیشگی سرمایه‌داری به عنوان سیستم جهانی، یعنی سرمایه‌داری واقعا موجود باقی می‌ماند. بر خلاف عقیده آریگی، قطب‌بندی، پدیده‌ای «دوره‌ای» نیست. در حقیقت، دوران‌های پایایی ۱۸۴۸-۱۸۹۶ (جهانی شدن)، ۱۸۹۶-۱۹۱۸ (پدیداری سیستم جهانی)، ۱۹۱۸-۱۹۴۸ (بازسازی سیستم جهانی) آن‌را به اثبات می‌رساند. بنا به بررسی من، مقدم‌ترین این دوره‌ها کاهش اختلاف مراکز - پیرامون‌ها را در پی نداشت، بلکه برعکس نمایش‌گر پیدایش شکل جدید پیرامون بود که به مستعمره و نیمه مستعمره تبدیل شدند. این اختلاف خود به گسستی که پیامد آن است، منتهی می‌شود.

• امپراتوری هرج و مرج

۱- سیستم جهانی در بحران است. مسئله عبارت از بحران عمومی مدل انباشت است، بدین معنا که اغلب شکل بندی های اجتماعی شرق («سوسیالیستی» سابق) و جنوب (جهان سوم و چهارم) قادر به تامین باز تولید وسیع و گاه حتی باز تولید ساده (مانند مورد «جهان چهارم» در آفریقا) نیستند؛ به طوری که در بخش اقتصادی نمود آن با کسری سرمایه جلوه می کند. در مراکز پیشرفته، بحران انباشت، شکل تکمیلی و معکوس پیدا می کند که در اصطلاح اقتصادی کلاسیک به معنای پدید آمدن مازاد عرضه پس انداز نسبت به تقاضای سرمایه گذاری مولد است. آن گاه این مازاد در زمینه سوداگری مالی، سرمایه گذاری می شود و وضعیت بی سابقه ای ایجاد می کند. ۵.

بنابراین بحران آشکار می کند که قطب بندی جهانی، محدودیت تاریخی سرمایه داری را به نمایش می گذارد. به کار افتادن جدی دوباره انباشت مستلزم توزیع دوباره سرمایه های موجود است که خود بخود به وسیله مکانیسم های بازار یعنی به وسیله قانون سود بی واسطه - در کوتاه مدت - که بر بازار حاکم است، به دست نمی آید. راه حل ساده بازار همیشه در جلوگیری از بیدایش اختلاف های اجتماعی و سیاسی داخلی و بین المللی که نهایتاً تحمل ناپذیر می شود، ناتوان است. توجه بحث ایدئولوژیک نتولیبیرالیزم ارزش علمی ندارد، زیرا منکر این واقعیت است که بازار در نفس خود این اختلاف ها را باز تولید و عمیق می کند، و نیز منکر این است که تحلیل علمی فواید واقعی بازار تنها در صورتی با معناست که آن ها را به تعیین کننده های سیستم اجتماعی، سطح های رشد، جایگاه تاریخی در

۵ - هر ساله ۲۳۰۰ میلیارد دلار سرمایه در جهان به وجود می آید که از آن تنها ۳۰۰ میلیارد دلار در تولید سرمایه گذاری می شود. این کاهش سرمایه گذاری از یک سو نیروی محرکه را که انسان است بیش از پیش بیکار می کند و از سوی دیگر نیروی محرکه ماحصل کار انسان یعنی سرمایه را از جریان تولید خارج می کند و در بخش های گوناگون فعالیت های تخریبی به کار می نهد مترجم

تقسیم جهانی کار و اتحادهایی که او آن را ایجاد کرده و به بازسازی آن می پردازد، ربط دهیم. تفکر انتقادی علاقمند به دانستن این مطلب است که چه اتحادهای جانشینی می تواند مستعد درهم شکستن دور باطلی که بازار تحمیل می کند، باشد. از این دیدگاه، اختلاف های قابل ملاحظه میان منطقه های مختلف جهان جبرا مستلزم سیاست های ویژه ای است که نمی تواند تنها از معقولیت بازار حاصل گردد. به این دلایل عینی، اختلافات فرهنگی و گرایش های ایدئولوژیک و سیاسی تاریخی مردم افزوده می گردد. از این رو، الزامات واقعی عصر ما عبارت از بازسازی سیستم جهانی بر پایه چند مرکزی است. البته در برابر تقلیل این دریافت به بعد سیاسی و ایدئولوژیک (پنج قدرت بزرگ: ایالات متحده، اروپا، اتحاد شوروی، چین و ژاپن) که جانشین قطب بندی دوگانه نظامی دو ابرقدرت پیشین شده، قرار دادن کیفیتی که جای آن ها را به کشورها و منطقه های جهان سوم می دهد، اهمیت حیاتی دارد. این کشورها و منطقه های بزرگ که مستعد هماهنگی کردن بینش های خود هستند، باید روابط متقبل خود را تابع ضروریات توسعه دورنی خود سازند و نه برعکس توسعه دورنی خود را با توسعه سرمایه داری انطباق دهند. این تعریفی است که من از مفهوم ناپوستگی به دست می دهم و چنان که ملاحظه می شود هیچ ربطی به خروج تحمیلی شده یا بازگشت به سیستم اقتصادی بسته (خود کفا) ندارد.

بدون شک، این محدودیت اساسی تاریخی سرمایه داری بادیگر محدودیت ها که نمودهای آن از این پس نیز مشهودند، درمی آمیزد. اولین محدودیت، محدودیتی است که زحمتکشان - و شهروندان - را به امتناع از سر فرود آوردن کامل به نیازهای جنون اقتصاد گرایانه برمی انگیزد. این امتناع که در شورش های ۱۹۶۸، مخصوصا در غرب طنین انداز شد، نهان مانده و خود را در برخی اشکال «جدید» اعتراض اجتماعی نمایان می سازد و گاه تا مرز زیر سوال قرار دادن مشروعیت سیستم ایدئولوژیک و سیاسی جامعه های پیشرفته پیش

می رود. محدودیت دوم محدودیتی است که به صورت غارت منابع طبیعی کره زمین^{۱۱}، غارت منطبق بر قانون بازار که در چارچوب منطق سرمایه‌داری امری پرهیزناپذیر است، به نمایش در می‌آید.

پاسخ به بحران مستلزم دگرگونی‌های عظیم سیاسی چه در زمینه سیستم‌های درونی هر یک از بخش‌های جهان (غرب، شرق و جنوب) و چه در زمینه سازماندهی روابط در میان این بخش‌ها (سیستم بین‌دولت‌ها) است. اما این دگرگونی‌ها در دستور روز قرار ندارند. فاجعه عصر ما دقیقاً در نقص آگاهی‌های اجتماعی و در وضعیت کنونی، ناتوانی در به کرسی نشاندن جایگزین‌های مثبت و ناتوانی در برقراری هماهنگی‌های پیشرو و تکمیلی است. نقص آگاهی اجتماعی، از یک سو دولت‌های (ملی یا غیر آن) را که نمود قدرت‌های مستقرند و از سوی دیگر جنبش‌های اجتماعی را که چیزی جز واکنش‌های اجتماعی خودبخودی در برابر این مسایل نیستند، در برابر یکدیگر قرار می‌دهد. این نمودها که اغلب ناشی از کارایی محدودند و همواره در معرض ناکامی قرار دارند، به نوبه خود باعث بازگشت به گذشته (بازگشت به آیین‌های سنتی، قوم‌گرایی و غیره) می‌شوند.

پس به طور اساسی بحران در بعد دوگانه ژئوپولیتیک و فرهنگی، یعنی از یک سو در قالب درگیری دولت‌ها و از سوی دیگر برخورد تمدن‌ها بروز می‌کند. اما در عوض، راه‌حل‌هایی که در خلال این کشمکش‌های کنترل‌نشده راه باز می‌کنند در شکوایه‌انباشت در مقیاس جهانی اثر می‌گذارند. در سطرهای آینده شرح مفصلی در این باره ارائه می‌گردد.

۲- پس، هرج و مرج از فقیدان سازگاری میان جغرافیای قدرت‌ها و

۱۱ برای آگاهی جامع به وضعیت منابع مواد معدنی در جهان و غارت‌های امپریالیستی به مقاله «سیاست کشورها پیرفته سرمایه‌داری در قلمرو مواد اولیه» مندرج در شماره ۵۲-۵۱ اطلاعات سیاسی - اقتصادی و نقد، «مواد اولیه کشورهای رو به رشد و دگرگونی ساختاری در اقتصاد بین‌المللی» مندرج در شماره ۶۴-۶۳ همان مافنامه به ترجمه و تنظیم نگارنده رجوع شود.

جغرافیای نتایج گسترش سرمایه جهانی شده ناشی می‌شود. تحلیل‌های جهانی شدن که من بالاتر ارائه کرده‌ام، هر دو عرصه - روابط بین مراکز و روابط مراکز، پیرامون‌ها - را که ناسازگاری موضوع سیاسی و اقتصادی در آن‌ها متبلور است، مشخص می‌سازد. با این همه، به عقیده من، شدت کشمکش‌هایی که در هر یک از این عرصه‌ها بروز می‌کند، در یک سطح قرار ندارند. کشمکش‌های بین مراکز چه میان ایالات متحده و رقیبان اقتصادی مستقیم آن (ژاپن و آلمان) چه میان قدرت‌های غربی (پیمان آتلانتیک) و رقیب نظامی‌شان که هنوز (دستکم برای مدتی) اتحاد شوروی است یا کشمکش‌ها میان دولت‌های اروپایی (اعضای جامعه اقتصادی اروپا، اروپای شرقی و اتحاد شوروی) برای رهبری احتمالی یا ایجاد تعادل جدید در اروپا درون تاب‌باقی خواهد ماند. این تصور برای من دشوار است که این کشمکش‌ها همچون سال ۱۹۱۴ و ۱۹۳۳ به درگیری‌های مسلحانه بیانجامد. البته این کشمکش‌ها به علت ناسازگاری میان فضای اقتصادی جهانی شدن سه جانبه و فضای تصمیم‌گیری سیاسی و اجتماعی به هیچ وجه را حل آرام نمی‌یابد. نه گروه هفت‌گانه (ایالات متحد، بریتانیا، فرانسه، ژاپن، آلمان، ایتالیا و کانادا) و نه حتی رهبری واقعی سه‌گانه (ایالات متحد، ژاپن و آلمان)، علی‌رغم زیرساختار همکاری موجودشان (در جای نخست همان آتلانتیک)، ارگانیسم‌های درخوری را برای کنترل نتایج اجتماعی و سیاسی جهانی شدن اقتصادی که (شاید هنوز جز اتحاد شوروی) از جانب همه شرکاء، بی‌چون و چرا پذیرفته شود، تشکیل نمی‌دهند. با این همه، به عقیده من چون مسایل غرب پیشرفته دراماتیک نیستند، این درگیری‌ها به طبقه‌بندی دوباره احتمالی در سلسله مراتب منتهی می‌شود، بی‌آن که نظم درونی مورد سوال قرار گیرد (همان‌طور که این وضع بین دو جنگ در قبال اوج‌گیری فاشیسم بوده است).

از این رو، این کشمکش‌ها می‌توانند جزئا به عرصه روابط شمال-جنوب منتقل گردند. در این صورت، آن‌ها با کشمکش مهم مشخصه دایمی سرمایه‌داری واقعا موجود که مردم کشورهای پیرامون و منطق گسترش سرمایه‌داری جهانی را

مقابل هم قرار می دهد، پیوند می یابند. در این دورنما کدام نیروها غلبه خواهند یافت؟ نیروهایی که می کوشند همبستگی شمال علیه جنوب را پیروز گردانند (چنان که در جنگ خلیج «فارس» به طور نمایان مشاهده شد) یا نیروهایی که به ساختمان جهان چند مرکزی (مفهومی که من به این اصطلاح داده ام) - که یاریگر توسعه به سود مردم جهان سوم است و از کمک به پیروزی همبستگی آتلانتیکی روی بر می نابد - می پردازند؟ به عقیده من درگیری های عصر ما در گرو همین مسئله است. آینده بشریت بستگی به پاسخ هایی دارد که به واقعیت امر خواهند داد: یا انتخاب نظامی و حسی تر از همیشه که بر بریت سرمایه داری را شدت می دهد یا گزینش نظامی که با کاهش اختلاف تحمل ناپذیر مراکز/پیرامون ها، دورنمایی بشری را بر روی نسل های آینده می گشاید. و این دورنما چرا سوسیالیسم جهانی نباشد.

البته، کمترین چیزی که در جان حاضر می توان گفت این است که ما وارد چنین راه مناسبی نشده ایم. جهانی شدن «لیبرالی» قطب بندی را با ژرفش بیشتری باز آفرینی خواهد کرد و بنا بر این واقعیت، مردم پیرامون را به جنبش های نفی کمپرادوری شدن تحسینی فرا خواهد خواند؛ جنبشی که جنبه توده ای و قهرآمیز دارد. با وجود این، فکر سیاسی غرب تنها متوجه این مسئله است که چگونه با عدم بردباری جنوب مقابله کند؟ در این چارچوب، نظم اقتصادی (در حقیقت بی نظامی بزرگ) بر پایه بازاری جهانی شده، باید با نظم نظامی که سرکوب موثر شورش های جنوب را تأمین می کند، تکمیل گردد. گنتگوی قدرت ها در زمینه اصلاح نظم بین المللی که جنگ خلیج (فارس) موجبات ابراز آن را افزایش داد، بر پایه این واقعیت، بحثی کاندلا سالوسانه باقی می ماند؛ زیرا در این بحث ها برای لاپوشانی دفاع از منافع خودخواهانه مکتوم، دلایل شعارگونه ای چون «اخلاق» (!)، «حقوق» (!)، یا «عدالت» (!!)) دستاویز قرار می گیرد.

استراتژی ناتو با هدف های نظم موجود جهانی مطابقت دارد. بین استراتژی مبنی بر اقدام منظم دوگانه است: از یک سو، اوضاع در منطقه هایی را که برای نظم

امپریالیستی تهدید کننده نیستند، به تباهی می کشاند و از سوی دیگر، چنان که در جنگ خلیج (فارس) دیده شد، قدرت هایی که در جهان سوم به هر دلیلی این نظم را به خطر اندازند، با قهر بسیار شدید درهم می شکنند.

مسئله کشمکشها در جهان سوم باید در این چارچوب بررسی شود؛ زیرا این درگیری ها مجموعه همگونی را تشکیل نمی دهند. کشمکش هایی هستند که در نفس خود هم زمان محصول بن بست های عینی بی است که جامعه های جهان سوم بنا بر جهانی شدن در آن محبوس مانده اند و یا مولود نقص آگاهی اجتماعی هستند که قادر به دادن پاسخ سازنده به مبارزه جویی نیستند. لغزیدن به کشمکش ها میان اقوام و دولت ها به این نوع کشمکش ها مربوط می گردد. عملکردهای ننگ بیثانه سیاسی طبقات فرمانروای محلی، این لغزش ها را تغذیه می کنند و این مخصوصاً هنگامی است که قدرت های مایوس، همه توان و نیروی خود را در سمت این نوع کشمکش ها به حرکت در می آورند. از آن جا که این درگیری ها نظم سرمایه داری وحشی جهانی را تهدید نمی کنند، از این رو، با وقاحتی آشکار از ثوری «کشمکش ها با شدت نازل» که به تخریب و تباہ کردن اوضاع کشورهای جهان سوم اختصاص دارد، استقبال می شود. اما دیگر کشمکش ها - اعم از این که از جانب نیروهای واقعی مردم یا به این یا آن دلیل از جانب قدرت های دولتی ابراز شود - بی درنگ جنوب و سیستم منافع امپریالیستی را در مقابل هم قرار می دهد. همان طور که جنگ خلیج (فارس) روشن گردانید، نیروهای موسوم به اقدام سریع ناتو از پس این اوضاع بر نمی آیند. به همین جهت، دورنمای روشن مورد نیول استراتژی های واشنگتن عبارت از کاربرد خشونت در مقیاس کشتار عمومی است.

کارایی مداخله شمال برای به کار انداختن منظم این استراتژی ها نیازمند حفظ - و حتی تقویت - همبستگی آنلانتیکی است. البته از آن جا که عرصه برای مسابقه اقتصادی باز است، لذا پذیرش هر مونی آمریکا دقیقاً به بعد نظامی اش محدود می گردد. موافقت ضمنی ژاپن و آلمان و در پی آن ها، سایر قدرت های

اروپایی که با بی حرکتی شوروی و چین تقویت می‌شود، برای قبول و تأیید این هژمونی کفایت می‌کند. از این رو، کاملاً درک می‌شود که چرا کشمکش شمال - جنوب به عنوان تبلور تضاد مهم سرمایه‌داری و اقتدا موجود به جلو صحنه باز می‌گردد. زیرا تنش‌زدایی و پیوستن شوروی به تزه‌های غرب فرصت تنظیم کشمکش‌های منطقه‌ای را آن‌طور که تبلیغات چپ‌های ناتو آن را اعلام می‌دارند، نمی‌دهد. ۵- وانگهی، کشمکش شمال - جنوب هرگز محصول مصنوعی کشمکش شرق و غرب و بازتاب خارج از اروپای آن‌نوده است؛ اگر چه پشتیبانی شوروی از برخی نیروهای ملی‌گرا در جهان سوم نوانسته بود در آن‌ها نوهم برانگیزد و تا سرحد احاطه کردن این نیروها پیش برود. کشمکش شمال - جنوب جنبه اساسی و سابقه‌دیرین دارد. از پنج قرن پیش سرمایه‌داری به عنوان سیستم جهانی قطب‌بندی‌کننده و از این رو غیرقابل قبول برای اکثریت مردم جهان، خود را به‌نمایش گذاشته است.

روی این اصل، من درباره این موضوع به گونه‌ای حاد و رک و راست به‌منتها درجه آن نتیجه‌گیری می‌کنم که مداخله شمال در امور جنوب، در همه موارد و مواقع، صرف‌نظر از این که شکل آن هر چه بوده باشد، (با توجه به این که بدواً مسئله عبارت از مداخله نظامی و سیاسی بود) منفی است. هرگز ارتش‌های غربی برای مردم آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین صلح، ترقی و دموکراسی به‌ارمغان نیاوردند و در آینده نیز چون پنج قرن گذشته جز بردگی، بهره‌کشی از کار و ثروت و انکار حقوق این مردم‌ارمغان‌دبگری برای آنان ندارند. اینک بر نیروهای ترقی‌خواه غرب است که این مسئله را درک کنند. ■

ادامه دارد ...